

پژوهشنامه ثقلین، دوره ۲، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴  
صفحات ۴۳۱-۴۴۸

## وحی بیانی و چستی نطق محسوس قرآن (در پرتو آموزه‌های نهج البلاغه)

حامد پوررستمی\*

استادیار دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۲)

### چکیده

سبک و نحوه سخن گفتن قرآن مجید با انسان، غالباً یکی از موضوعات و گزش‌های ذهنی انسان به‌خصوص دین‌پژوهان معاصر بوده است. به باور نویسنده قالب تجلی این سبک را باید در حقیقتی به نام «نطق قرآن» جست‌وجو کرد. بر اساس قراین لغوی و روایی، معنای «انتقال و ارائه پیام و مراد» در واژه «نطق» نهفته است و این انتقال پیام و مراد ممکن است یا از طریق سازوکارهای حسی مانند الفاظ و اصوات (نطق محسوس) یا سازوکارهای عقلی (نطق معقول) محقق شود. فرضیه مقاله آن است که وحی بیانی، یکی از اقسام نطق وحی قرآنی به‌شمار می‌آید که در نهایت به اثبات مبنای ترجمان‌خواهی قرآن در وحی قرآنی منجر می‌شود.

### واژگان کلیدی

تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام، قرآن، ناطقیت قرآن، نطق محسوس، نهج البلاغه.

---

\* Email: purrostami@ut.ac.ir

## مقدمه

رابطه عمیق و انیق فرد با قرآن کریم، تنها وامدار ظرفیت‌های قابل‌فرد یعنی طهارت روح و جان او نیست، بلکه بخشی از آن محصول ویژگی‌های فاعلی قرآن و نوع نطقی است که قرآن با مخاطب برقرار می‌کند. در آموزه‌های روایی به‌ویژه نهج‌البلاغه سخن از آن است که قرآن سخنگو (ناطق) است (خطبه ۱۸۳) یا قرآن سخن می‌گوید (ینطق در خطبه ۱۳۳) یا آنکه از قرآن طلب سخن و نطق کنید (فاستنطقوه در خطبه ۱۵۸). پرسش آن است که آیا در همه موارد سخنگویی قرآن از یک معنا و حقیقت برخوردار است؟ و وحی آسمانی چگونه با مخاطب زمینی خود باب گفت‌وگو و مفاهمه را باز کند؟ آیا مفهوم حقیقی این تعابیر مراد است یا معنای مجازی آنها؟

در مقدمه باید گفت که وحی الهی در دو قالب به بشر عرضه شده است: یکی وحی قرآنی که در مصحف مدون است و دیگر وحی بیانی که نقش تبیینی و تفسیری برای وحی قرآنی دارد و در سینه مفسران حقیقی جای گرفته است. چنانکه دانشمندان یکی از معانی مستنبطه از آیه «ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» (نجم: ۳-۴) را وحی بیانی دانسته‌اند، یعنی آن دسته از معارفی که خداوند به رسولش وحی کرده و در زمره سنت نبوی قرار گرفته است (سیدبن طاووس، بی تا: ۱۳۱). علامه طباطبایی نیز ضمن توجه به این معنا، مراد آیه را چنین می‌داند که پیامبر در دعوت‌های خود به سوی خدا یا در تلاوت آیات قرآن بر شما، از روی هوس سخن نگفته، بلکه (هر دو قسم) وحیی است که از جانب خداوند به او وحی می‌شود (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۹: ۲۷).

از این رو وحی قرآنی، تجلی اراده خداوند محسوب می‌شود که در کتابی تدوینی یعنی قرآن گرد آمده و وحی بیانی نیز اراده الهی است که در سینه معصوم علیه السلام متجلی می‌شود. علامه عسکری ضمن اعتقاد به این تقسیم دوگانه، مستند وحی بیانی را روایتی از امام صادق دانسته است و چنین می‌آورد: «قسمی از وحی آن است که در آن لفظ و معنا به انبیا

وحی می‌گردد که این امر اختصاص به کتب آسمانی مانند قرآن دارد. و قسمی از وحی که در آن تنها، معنا وحی شده و لفظ از جانب انبیا است، مانند احادیث نبوی». (عسکری، ۱۴۱۶، ج ۱: ۲۶۰). چنانکه حدیث امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«حدیث من، حدیث پدرم و حدیث پدرم، حدیث جدم و حدیث جدم، حدیث حسین و حدیث حسین، حدیث حسن و حدیث حسن، حدیث امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین، حدیث رسول الله و حدیث رسول الله، قول الله عزوجل است) (کلینی، ۱۳۶۵ش: ۵۳). در وحی بیانی (احادیث) نوعی شعور باطنی و مرموز و پنهانی رخ می‌دهد که طی آن حقایق و معارف الهی به‌طور معنایی به معصوم وحی می‌شود. اما در وحی قرآنی لفظ و معنا توأم هستند (شانه‌چی، ۱۳۸۱: ۴۴-۴۵).

اما نوع ارتباط وحی قرآنی و بیانی چیست؟ و این رابطه را در چه قالب و تقریری می‌توان تبیین کرد؟ فرضیه مقاله آن است که وحی بیانی یکی از اقسام نطق وحی قرآنی محسوب می‌شود که در قالب نطق محسوس قرآن تجلی یافته است. چرا که مفهوم «نطق قرآن» از چهار منظر کلی امکان بررسی و توجه دارد:

۱. نطق محسوس و حقیقی؛ ۲. نطق مجازی و استعاری؛ ۳. نطق دلالتی و مفهومی؛ ۴. نطق تفسیری و تشریحی؛ که در تمامی موارد آنچه وجه اشتراک و در آنها نهفته بوده، حقیقت «انتقال و ارائه مراد و مقصود از عالی به دانی» است.<sup>۱</sup>

اهمیت بررسی این گونه نطق از آن جنبه است که شاید ناظر به مبنای تفسیری ترجمان خواهی قرآن باشد؛ به این معنا که در فهم و تفسیر قرآن، به نطق محسوس نیاز داریم و قرآن کریم کتابی خودآموز نیست، بلکه برای فهم وحی قرآنی نیازمند ترجمان و مفسرانی هستیم که عالمانه و عادلانه اجملات فراروی را کنار بزنند و مراد و مقصود آیات

---

۱. برای تفصیل این موضوع و انواع نطق قرآن، رک: مبانی فهم و تفسیر قرآن با تکیه برآموزه‌های نهج البلاغه، تألیف حامد پوررستمی، انتشارات دانشگاه تهران، فصل چهارم.

را فراروی جامعه قرار دهند. این در حالی است که به نظر می‌رسد برخی با ارائه نظریه قرآن‌بستگی در فهم قرآن، نیاز قرآن به غیر خود را منتفی دانسته‌اند و این کتاب را کافی در فهم معانی و مرادات خویش می‌دانند (رک: یوسف شعار، ۱۳۸۰ق؛ صادقی، ۱۴۰۸ق)<sup>۱</sup>. بنابراین پردازش و نوع رویکرد به موضوع ناطقیت قرآن (که دربردارنده مبانی پیش‌گفته است) در اندیشه‌های بنیادین مفسر و در نتیجه، چگونگی فهم و تفسیر آیات قرآن نقش بسزایی دارد.

## ۱. مفهوم‌شناسی

### ۱.۱. نطق

ابن‌فارس (م ۳۹۵ ق) که همت خود را در پردازش ریشه واژه‌ها گمارد، ذیل واژه «نطق» آورده است: «النون. الطاء و القاف اصلان صحیحان: احدهما کلام او ما اشبهه و الآخر من اللباس». وی برای «نطق» دو معنای اصلی ذکر کرده که یکی به معنای کلام و آنچه شبیه آن است و دیگری به معنای قسمتی یا نوعی از لباس بوده است که البته معنای دوم محل بحث نیست. از عبارت «ما اشبهه» ابن‌فارس بر می‌آید که واژه «نطق» تنها در کلام و تکلم صوتی منحصر نمی‌شود، بلکه مواردی که نوعی تشابه و تجانس با کلام<sup>۲</sup> داشته باشند نیز، در حوزه معنایی نطق قرار می‌گیرند. از این‌رو وی نوعی توسعه معنایی را برای این واژه می‌پذیرد. نطق در مقابل صمت قرار دارد و ابن‌فارس برای واژه «صمت» نیز یک معنای اصلی واحد ذکر کرده و آن دلالت بر ابهام و اغلاق است (ابن‌فارس، ۱۴۲۲ق، ج ۵: ۱۰۶).

۱. همچنین برای بررسی و نقد آرای مربوطه، رک: بابایی، علی اکبر، مکاتب تفسیری، ج ۲: ۱۵۳-۱۹۷.

۲. یادآوری می‌شود که ابن‌فارس ذیل واژه «کلم» نیز آن را به «نطق مفهم» یعنی سخن فهم‌شدنی معنا کرده است و «لفظ واحد مبین»، «قصه» و «قصیده» را از مصادیق توسعه‌یافته آن بر می‌شمارد (مقایس اللغة، ج ۵: ۱۰۶، ذیل کلم).

به عبارت دیگر آن روح معنایی که در واژه «صمت» وجود دارد، ابهام، گنگی، فقدان وضوح و روشنی است.

خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵ ق)<sup>۱</sup> یکی از معانی استعمالی نطق را روشنی و تبیین دانسته و برای «والکتاب الناطق» معنای «کتاب بین و روشن» را آورده و برای این معنا به شعر لبید استناد جسته است.<sup>۲</sup> روشن می‌شود که با توجه به معنای «ناطق» یعنی «بین»، می‌توان «ینطق» را نیز به معنای «بین» یا «یدل» یا «یوضح» دانست.<sup>۳</sup> در فرهنگ فارسی ذیل واژه «نطق» معانی دیگری چون بر زبان راندن گفتاری بامفهوم، سخن گفتن، درک و ادراک دیده می‌شود (معین، ۱۳۵۴ش، ج ۴: ۴۷۴).

از سوی دیگر با سیر گذرایی در نهج‌البلاغه می‌توان به نوعی نطق در اشیا و پدیده‌های عالم پی برد، به این معنا که این پدیده‌ها، بسته به جایگاه خود، از نوعی سخن‌گویی و دلالت و نمایاندن برخوردارند. امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام در نهج‌البلاغه به دو نطق نظام عینی جهان و نطق علمی قرآن اشاره می‌فرماید. نطق عینی جهان ناظر به پدیده‌های عالم است. امام می‌فرماید: «و ارانا من ملکوت قدرته و عجائب ما نطقت به آثار حکمته؛ (خطبه ۹۱) آن قدر از ملکوت قدرت خود و شگفتی‌های آثار حکمتش - که با زبان گویا گواهی به وجود پروردگار توانا می‌دهد - به ما نشان داده است که ما را بی‌اختیار به معرفت و شناسایی دعوت می‌کند». دربار، نطق علمی قرآن نیز می‌فرماید: «... و اشهد ان من ساواک بشيء من خلقک فقد عدل بک و العادل بک کافر بما تنزلت به محکمات آیاتک و نطقت عنه

---

۱. وی از پیشوایان و بزرگان علم لغت و ادب و مبدع علم عروض و استاد سیبویه نحوی است (رک: زرکلی، اعلام، ج ۲: ۳۱۴).

۲. او مذهب جدد علی الواحه ... الناطق المبدور و المختوم (العین، ج ۵: ۱۰۴، ذیل نطق).

۳. چنانکه در کتب لغت معاصر نیز «نطق» به معنای بیان و تبیین کردن آمده است (رک: مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی، ذیل نطق).

شواهد حجج بیناتک؛ (همان) گواهی می‌دهم، آنان که تو را با چیزی از مخلوق مساوی شمردند، از تو روی برتافته‌اند و آن کس که از تو روی برتابد، به گفته آیات محکمت و شهادت دلایل روشن تو، کافر است» (جوادی آملی، ۱۳۸۱ش: ۶۴).<sup>۱</sup>

از این رو در پدیده‌های عالم، شاهد نوعی صمت و نوعی نطق هستیم. صمت آنها از این جنبه که زبانی لافظ و خالق صوت ندارند و نطق آنها از این نظر که در صدد انتقال معارف و نشانه‌هایی از حقیقت هستی هستند و گویی با انسان‌ها لب به سخن گشوده‌اند و به مناظره و مکالمه می‌نشینند.

## ۲.۱. ناطقیت قرآن

همان‌طور که گذشت، واژه نطق بر دو قسم مادی (محسوس) و معنوی (معقول) است. نطق مادی یعنی ایجاد ارتباط کلامی محسوس که در محاورات و مناظرات جریان دارد. از سوی دیگر نطق معنوی، نطق معقولی است که مکتوبات و حتی پدیده‌های عالم از آن برخوردارند. چنانکه امام از وجود این نطق در قرآن (مکتوبات در خطبه ۱۸۳) و آثار حکمت و خلقت خداوند (پدیده‌های عالم در خطبه ۹۱) خبر داده است. بنابراین یکی از معانی مهم واژه «نطق»، دلّ یعنی «دلالت کرد» یا بین به معنای «تبیین کرد» یا اشار یعنی «اشاره کرد» است. حال شاید این معنا در قالب محاوره و صوت باشد یا در قالب یک پدیده و تصویر یا یک نوشته. به هر روی در تمامی موارد پیش‌گفته وجه مشترکی که در آنها نهفته است، معنای «انتقال و ارائه پیام و مراد» است. این پیام و مراد شاید یا از طریق سازوکارهای حسی مانند الفاظ و اصوات مبادله شود (نطق محسوس) یا این ارتباط و انتقال معنایی از طریق سازوکارهای عقلی برقرار شود (نطق معقول). با این تفاوت که در نطق معقول تنها وسیله برقراری ارتباط، تدبیر و تفکر است و ابزار مادی مانند صوت و

۱. با اندکی تلخیص و تصرف

لسان نقشی ندارند. بر این اساس ناطقیت قرآن یعنی این کتاب مفاهیم و مرادات خویش را به صورت محسوس یا معقول به مخاطب انتقال می‌دهد و بر معارف خویش دلالت روشنی دارد که موضوع بحث این نوشتار، بررسی قسم اول از نطق، یعنی نطق محسوس است.

## ۲. اقسام نطق محسوس

درباره قرآن کریم این معنا از نطق، در دو حالت متصور است:

### الف) نطق حقیقی قرآن

بدون تردید این نطق که مراد از آن تکلم مستقیم و بی واسطه قرآن کریم است، امکان ندارد و مخالف با تجربه، عقل و نقل است و عبارت «لن ینطق» در «ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق؛ آن قرآن کریم است از آن طلب نطق کنید در حالی که هرگز سخن نمی‌گوید» نیز ناظر به این نطق خواهد بود (خطبه ۱۵۸).

برخی چنین تقریر آورده‌اند که: «به اعتبار اینکه قرآن مؤلف است از حروف و اصوات ساکنه و خاموش و حروف و اصوات از اقسام (اعراض) است و (عرض) محال است ناطق باشد، زیرا که نطق ولیده حرکت ادات است با کلام و کلام محال است دارای ادات باشد که ناطق به کلام باشد» (مدرس وحید، بی تا، ج ۱۱: ۲۱۵).

بنابراین نطق حقیقی قرآن که در آن انتقال معنا و مراد قرآن، از طریق سخن گفتن و ادای حروف و خلق صوت باشد، دستکم در حالت عادی و عالم مادی امکان ندارد. این معنا از نطق در مقابل صمت و سکوت حقیقی است.

### ب) نطق رجالی قرآن

در این قسم، نطقی از قرآن مراد است که در آن رجال و عالمانی در میان باشند، به عبارت دیگر «نطق قرآن به وسیله رجال» ناظر به دانشمندی است که از جانب قرآن سخن گویند و معارف و حقایق آن را بیان کنند که به طبع این نطق که شفاهی و با ادای حروف و کلمات همراه است، از مقوله نطق محسوس (لفظی و صوتی) خواهد بود.

نهج البلاغه از جمله منابع مشهور و معتبری است که می‌توان در آن شواهد خوبی از این قسم نطق پیدا کرد که در این مجال به بررسی دو مورد از آنها می‌پردازیم:

### ۱. سخنگویی رجال و ترجمان

این معنا از نطق را می‌توان در خطبه ۱۲۵ نهج البلاغه جست‌وجو کرد، آنجا که حضرت علی در جریان حکمیت، تصریح می‌فرماید که ما افراد و اشخاص منحرف را حکم و داور قرار ندادیم، بلکه قرآن را حکم قرار دادیم، اما از آنجایی که قرآن سخن نمی‌گوید، پس باید مردانی باشند که (ابتدا بر اساس قرآن و سپس) از جانب آن سخن گویند: «انا لم نحکم الرجال و انما حکمنا القرآن، هذا القرآن انما هو خطّ مستور بین الدفتین، لاینطق بلسان ولا بد له من ترجمان انما ینطق عنه الرجال» (خطبه ۱۲۵).

قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳ ق) ذیل «لاینطق بلسان و لابد له من ترجمان» در معنای «ترجمان» آورده است: «ترجم فلان اللفظ العربی و غیره: اذا فسره بلسان اخر؛ فلاتی؛ لفظ عربی را ترجمه و تغییر داد، یعنی آن را به زبان دیگری تبیین نمود» (راوندی، ۱۴۰۶، ج ۲: ۴۱).<sup>۱</sup> ابن ابی‌الحدید معتزلی (۶۵۶ ق) در این زمینه می‌نویسد: «ترجمان به فتح تاء و ضم جیم، همان مبین و مفسر یک زبان با زبانی دیگر می‌باشد» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ ق، ج ۸: ۱۰۴). یا جمال‌الدین محمد خوانساری «ترجمان» را کسی دانسته است که کلام کسی را به زبان دیگر تفسیر کند (خوانساری، ۱۳۶۶ ش، ج ۴: ۹۷). از این رو کار ترجمان، تبیین کلام یا متنی از زبانی به زبان دیگر است. در حوزه قرآن کریم نیز ترجمان قرآن کسی است که

۱. همچنین از حیث لغوی، جوهری در صحاح «ترجمان» را ذیل «رجم» و فیروزآبادی در قاموس المحيط آن را ذیل «ترجم» آورده است. اما هر دو لغوی معنای «مفسر و مبین زبان» را برای این واژه برگزیده‌اند. چنانکه در روایاتی نظیر «اللسان ترجمان الجنان؛ زبان مبین دل است» (غرر الحکم، ش ۲۶۲) یا «الکتاب ترجمان النیة؛ نوشته بیانگر نیت و ضمیر انسان است» (غرر الحکم، ش ۲۹۸) همین معنا دیده می‌شود.



زبان قرآن را روشمند و با توجه به اصول و قراین آن، تبیین و تفسیر می‌کند و مهم‌ترین ویژگی او بیان و تبیین معارف و مرادات قرآن است، نه برداشت‌های فردی خود.

در این زمینه برخی نطق قرآن از جانب رجال و مفسران را در دو مرحله دانسته‌اند:

۱. فهم و استنباط معارف قرآن در چارچوب قواعد ادبی و اصول عقلایی محاوره؛
۲. بازگو کردن و سخن راندن از معارف و مفاهیم قرآنی. از این‌رو این‌گونه تفسیر قرآن و از جانب آن سخن گفتن (نطق رجالی)، استنباط صاحب‌نظران منزه از غرض‌ورزی و هوامداری و هواپرستی را می‌طلبد (جوادی آملی، ۱۳۸۱ ش: ۶۸).<sup>۱</sup>

نویسنده شرح مفتاح السعادة ذیل خطبه ۱۲۵ (... لا ینطق بلسان ولا بد له من ترجمان و انما ینطق عنه الرجال) ضمن اشاره به فضای صدور کلام و جریان حکمیت، تحکیم را در دو حوزه موضوعات و احکام می‌داند و تحکیم در موضوعات را بر عهده متخصصان و عرف دانسته است.

اما پیرامون تحکیم در احکام می‌آورد: تحکیم در احکام ممکن است بر دو وجه باشد. یا انشای حکم و ابداع آن بر اساس فهم و عقل شخصی یا استنباط حکم از منابع شرعیه و بدون دخالت فهم شخصی.

---

۱. علامه جعفری نیز ضمن تشریح جریان حکمیت، در تبیین کلام امام آورده است: «بنابراین ما که حکم بودن مردان را پذیرفتیم، بدان جهت بود که قرآن که به‌ظاهر کتابی است مدون، نمی‌تواند خود مفسر و توضیح و توجیه‌کننده خود باشد و لازم است مردانی عالم و باتقوی و با خلوص آن را تفسیر نمایند» (جعفری، ج ۲۲: ۹۴). گفتنی است گر چه بخش دوم سخن علامه، ناظر به نطق قرآن از جانب رجال است، بخش اول اگر به‌طور مطلق مراد باشد، خالی از مناقشه نیست، چرا که قرآن شاید تا حدی مفسر و مبین آیات خود نیز باشد و این مسئله با تفسیر قرآن از جانب عالمان و اسماخ در علم منافاتی ندارد، البته با توجه به کلام علامه ذیل خطبه ۱۳۳ (کتاب الله تبصرون به... ینطق بعضه ببعض) به‌نظر می‌رسد که ایشان قابلیت خودتفسیری قرآن کریم را پذیرفته و از این‌رو قرآن را به‌عنوان منبعی تفسیری معتبر شمرده است.

وی می‌افزاید که تحکیم در حقیقت تحکیم رجال نیست، بلکه تحکیم بر اساس کتاب و سنت است. از این رو خداوند متعال، قرآن کریم را حکم قرار داده، اما از آنجایی که قرآن صامت است و سخن نمی‌گوید، پس باید ترجمان و مفسرانی داشته باشد و قرار دادن رجال به‌عنوان حکم به این معناست که آنها مفسران و مترجمان قرآن و زبان ناطق این کتاب شریف باشند و این امر معقول و مشروعی است.

به معنای دیگر وظیفه داوران این بود که حکم شرعی را پیرامون خلافت مسلمانان بر اساس کتاب خدا استنباط کنند و با فهم عادلانه و عالمانه خویش از جانب قرآن سخن گویند. از این رو ابوموسی اشعری و عمرو عاص در واقع حکم نبودند، بلکه در جایگاه مفسر و مترجم قرآن بودند و تفاوت این دو امر واضح است و به این علت امام فرمود: (انما ينطق عنه الرجال) و این به دلیل عدم قدرت کتاب بر نطق و سخنگویی آن است (نقوی قاضی، بی‌تا، ج ۹: ۴۴۰-۴۴۲).<sup>۱</sup>

مدرس وحید (ترجمان) را از «ترجم - پترجم» از باب «فَعَلَّلَ» رباعی دانسته و ضمن شرح خطبه، مفهوم و مفاد کلام امام را ناظر به جواب اعتراض و شبهه خوارج می‌داند که چرا عمرو عاص و ابوموسی اشعری را میان ما حکم قرار دادی، زیرا مراد امام از تحکیم رجال، حکمیت آیات قرآن بود نه رأی افراد (بی‌تا، ج ۸: ۱۳۷-۱۳۸).

از این رو پیام خطبه ۱۲۵ را می‌توان ناظر به این معنا دانست که کشف مرادات و مدلول‌های قرآن کریم به مفسران آگاه و روشمندی نیاز دارد که در مقام بیان معارف و احکام قرآن باشند و به اصطلاح از جانب آن سخن گویند. نکته شایان توجه آنکه اگر این تبیین قرآنی از جانب معصوم صورت گیرد، عنوان وحی بیانی یعنی عالی‌ترین مرتبه نطق محسوس را به خود اختصاص می‌دهد. از این رو نطق محسوس معصوم، همان وحی بیانی

۱. با اندکی تلخیص.

است که مرادات جدی وحی قرآنی را معصومانه ارائه می‌کند. این مهم با شاهدی که در ادامه تقدیم می‌شود، بیشتر معنا می‌یابد.

## ۲. آگاهی‌بخشی معصوم

امام در خطبه ۱۵۸ نهج‌البلاغه پیرامون ناطقیت قرآن و همچنین جایگاه رفیع خود می‌فرماید:

«ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن اخیرکم عنه، الا ان فیہ علم ما یاتی و الحدیث عن الماضي و دواء دائکم و نظم ما بینکم؛ از قرآن بخواهید تا سخن گوید که هرگز سخن نمی‌گوید، اما من شما را از معارف آن خیر می‌دهم، بدانید که در قرآن علم آینده و حدیث روزگاران گذشته است، شفا دهنده دردهای شما و سامان‌دهنده امور فردی و اجتماعی شماست».

در این خطبه ابتدا امام به شکل اول نطق قرآن، یعنی نطق حقیقی (محسوس لفظی) اشاره می‌کند<sup>۱</sup> و بلافاصله این‌گونه نطق از قرآن را منتفی می‌داند و رد می‌کند. سپس به شکل دوم نطق (که همان نطق قرآن توسط رجال است) اشاره کرده و خود را مصداق بارز ناطقین آیات کریمه قرآن معرفی می‌کند که از جانب قرآن سخن می‌گویند و آیات آن را تبیین و تفسیر می‌کنند. در واقع این فراز علوی را می‌توان در مقام تبیین بخشی از خطبه ۱۲۵ (... و لابد له من ترجمان و انما ینطق عنه الرجال) ارزیابی کرد.

بررسی آرای شارحان نهج‌البلاغه ذیل عبارت «ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن اخیرکم عنه...» حکایت از وجه مشترکی دارد و آن اینکه نطق رجالی قرآن، تنها توسط افرادی میسر است که به تفسیر و تبیین عادلانه و عالمانه آیات آن می‌پردازند.

---

۱. عبارت «فاستنطقوه» به معنای مجازی شاید طلب سخن و معرفت نیز باشد که در نطق دلالی بحث آن خواهد آمد.

در این زمینه هرچند شارح معتزلی (م ۶۵۶ ق) با وجود روش معمول خود (شرح تفصیلی مطالب) ذیل فراز مذکور به ویژه عبارت «ولکن اخیرکم عنه» سکوت اختیار کرده و مطلبی را نیاورده است (شارح معتزلی، ۱۳۸۵ق، ج ۹: ۲۱۷). اما شارح بحرانی می نویسد: «حضرت به طلب نطق از قرآن امر کرده و این مسئله را به استماع معارف قرآن از زبان خود تبیین و تفسیر می کند و اوهام و افکاری را که از عبارت "طلب نطق از قرآن" تعجب کرده بودند را با قول "فلن ينطق" می شکند» (ابن میثم، ۱۳۷۵ش، ج ۳: ۲۷۳). در واقع ابن میثم، نطق قرآن را همان نطق علی بن ابی طالب از جانب قرآن و طلب فهم معارف قرآنی از امام می داند.

میرزا حبیب الله خویی (سده ۱۴ ق) صاحب منهاج البراعه احتمال می دهد که مراد از «فاستنطقوه» امر به طلب فهم «استفهام» از مضامین قرآن و درک حقایق، دقایق، حلال و حرام و احکام مشتمل بر آن باشد، اما در ادامه این احتمال را رد کرده و فهم و درک قرآن به وسیله خود قرآن را امر غیرممکنی دانسته است و علت آن را اشتغال قرآن بر محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، ظاهر و باطن، تنزیل و تأویل و غیر آن برمی شمارد، چرا که حضرت با عبارت «و لن ينطق» به این معنا اشاره می کند که فهم و درک قرآن هرگز به تنهایی ممکن نیست و باید برای آن مترجمی (مفسری) باشد. وی می افزاید: «امام با آوردن عبارت "ولکن اخیرکم عنه" اشاره می کند که تنها او مترجم و قیّم و مفسر معانی و ظواهر و بواطن قرآن است» (خویی، ۱۴۰۵ق، ج ۹: ۳۳۶).

ملا صالح مازندرانی نیز بر این معنا پای فشرده است و می آورد که امام با عبارت «لاینطق» اشاره می کند که اگر از او (امام) طلب نطق شود، به نیابت از قرآن سخن خواهد گفت، چرا که او لسان قرآن است و تبیین قرآن بر او واجب است.<sup>۱</sup>

۱. «و قال: (انه لا ينطق) اشار علی سبیل الاستثناف الی انه یخبر نیابة عنه لو استنطقوه، لانه لسان القرآن و علیه بیان» (شرح اصول کافی، ج ۲: ۲۹۷).

استاد جوادی آملی پیرامون تعامل بشر نسبت به نطق قرآنی، از سه گروه یاد می‌کند:

۱. کسانی که در اثر تحجر و نیندیشیدن، هیچ‌گونه پرسشی را در ساحت قرآن مطرح نکرده‌اند و نمی‌کنند. چنین گروهی که ساکنان و جامدان حقیقی هستند، سخنی را از قرآن حکیم نمی‌شنوند و این کتاب الهی نیز نسبت به آنها خاموشی پیشه کرده است.

۲. کسانی که در اثر کژراهه و بداندیشی، پرسش باطلی را به پیشگاه قرآن برده‌اند و با پیش‌فرض‌های غلط‌آموز، صدای واهمه‌خویش را ندای قرآن تلقی کرده‌اند و کتاب الهی را به پاسخ دلخواه خود متهم کرده‌اند و می‌کنند، در حالی که کتاب خداوند نسبت به این گروه نیز همچنان صامت است.

۳. کسانی که متدبرانه با پیمودن صراط مستقیم، پرسش معقولی را به ساحت قرآن کریم عرضه داشته‌اند و می‌دارند و پاسخ مناسب را از آن دریافت می‌کنند، چنین مفسرانی به گفته امیرمؤمنان علیه السلام ترجمان کتاب کریمند و از زبان قرآن سخن می‌گویند: «و انما ینطق عنہ الرجال» (جوادی آملی، ۱۳۸۱ش: ۶۹-۷۰).

از این رو نطق رجالی مطلوب، در سایه تدبیر روشمند و ارائه پرسش‌های معقول به ساحت قرآن کریم میسر است، امری که امام علیه السلام از صاحبان این روش و بهره‌وران این نطق، با تعبیر «رجال» یاد کرده‌اند.

گفتنی است که اگرچه دامنه گروه سوم (که رجال قرآنی هستند و از جانب قرآن، عالمانه و عادلانه سخن می‌گویند) در معصومان منحصر نمی‌شود و شامل دست‌پروردگان مکتب آنها نیز می‌شود، بدون تردید امامان معصوم از مصادیق اتم و اکمل مفسران و مترجمان وحی الهی به‌شمار می‌آیند. به طوری که در سنجش دانش تفسیری آنها با دیگران، حتی مجال مقایسه و مطابقه هم نیست<sup>۱</sup>. اگر دیگران نیز در جایگاه مفسر، از زبان

---

۱. چنانکه امام علی علیه السلام خود از این فاصله لایتناهی خبر می‌دهد: «لایقاس با آل محمد من هذه الامة احدٌ و لایسوی بهم من جرت نعمتهم علیه؛ هیچ‌یک از این امت، با آل محمد طرف مقایسه نبوده و کسانی که

قرآن نیک سخن می‌گویند، مبانی، روش‌ها و معارف تفسیری خود را وامدار اهل بیت هستند.

اینکه برخی از دانشمندان از امام علی و دیگر معصومان علیهم‌السلام با عنوان «ناطق قرآن» یاد کرده‌اند (حسن‌زاده آملی، ۱۴۱۶: ۱۲۲) عنوانی است که درباره دیگران و حتی مفسران وارسته به کار نمی‌رود، چرا که در «ناطق قرآن» نوعی اطلاق و اطمینان معنایی نهفته است که فرد به دور از هرگونه لغزش و انحراف از جانب قرآن سخن گفته و زبان حق کتاب خداست، اما شاید دیگران در سخنگویی خود از جانب قرآن دچار لغزش شوند و از این رو با وصف فاعلی (ناطق قرآن) از آنها یاد نمی‌شود. افزون بر مطلب فوق، از امام علی علیه‌السلام با عنوان «کلام الله الناطق» یعنی قرآن ناطق نیز یاد می‌شود. برخی آن را از آن جنبه دانسته‌اند که صورت قرآن در قیامت، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است، چرا که او حامل علم قرآن و آراسته به تمام اخلاق و فضایل قرآنی محسوب می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷۹: ۱۹۹) و برخی دیگر نیز این حقیقت را به سبب استقرار کلام‌الله در جان اهل بیت و احاطه علمی به قرآن دانسته‌اند (جزایری، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۲۸؛ صوفی تبریزی، ۱۳۷۸ق، ج ۲: ۷۱۳). در این زمینه برخی از شارحان نهج‌البلاغه نام کتاب خود چنین نهاده‌اند: «حدائق الحقائق فی شرح کلمات کلام‌الله الناطق»<sup>۱</sup>.

#### نکته

لازم است در پایان به یک نکته مهم اشاره شود و آن میزان نیاز قرآن به ترجمان و ناطقان است. به نظر می‌رسد که این مهم به دو عامل منوط است:

---

همیشه از نعمت و بخشش (معارف و علوم) ایشان بهره‌مندند، با آن برابر نیستند» (خطبه ۲).

۱. تألیف: سید امیر علاء‌الدین محمدبن الامیر محمد علی شاه ابوتراب الحسینی (م ۱۱۱۰ ق)، رک: الذریعه، ج ۶: ۲۸۴.

## ۱. عامل فاعلی

مراد از آن میزان وجود اجمال در آیات و موضوعات قرآنی است. بدیهی خواهد بود که آیات قرآن، همگی در یک سطح نیستند و از حیث وضوح معنایی و دلالتی با هم تفاوت دارند. از این رو هرچه اجمال آیه بیشتر و معنا و مقصود آن نیز مخفی‌تر باشد، به همان اندازه برای کشف معنایی آیه، نیاز به مفسر بیشتر است. چنانکه این موضوع در روایاتی که آیات را از حیث فهم و معنا یکسان نمی‌دانند و آن را به بخش‌هایی تقسیم می‌کنند، مشهود است.<sup>۱</sup>

## ۲. عامل قابلی

مخاطبان قرآنی طیف وسیعی از افراد را شامل می‌شوند که از حیث ظرفیت و معرفت متفاوتند. از این رو هر چه ظرفیت علمی و معنوی بیشتر باشد، نیازمندی به تبیین و تفسیر آیات کمتر است. در این میان می‌توان به حدیث امام صادق علیه السلام استناد جست که می‌فرماید: «المحکم ما یعمل به و المتشابه ما اشتبه علی جاهله» (عیاشی، بی‌تا، ج ۲: ۱۲). این حدیث ناظر به این معناست که میزان تشابه در افراد نسبی است. یعنی بسته به ظرفیت معرفتی شاید آیه‌ای برای فردی متشابه و به تفسیر نیاز داشته باشد، اما برای دیگری خیر.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بر اساس قراین لغوی و روایی، معنای «انتقال و ارائه پیام و مراد» در واژه «نطق» نهفته است. این پیام و مراد شاید از طریق سازوکارهای حسی مانند الفاظ و اصوات مبادله شود

---

۱. از جمله حدیث «ان الله جل ذکره... قسم کلامه ثلاثة اقسام: قسما منه یعرفه العالم و الجاهل و قسماً لا یعرفه الا من صفا ذهنه و لطف حسه و صح تمییزه لمن شرح الله صدره للاسلام و قسما لا یعرفه الا الله و انبیائه و الراسخون فی العلم» یعنی مرتبه‌ای از قرآن را عالم و جاهل می‌فهمند، مرتبه‌ای از آن به عالمان پاک‌سرشت و با بصیرت اختصاص دارد و مرتبه‌ای که ویژه خداوند متعال و انبیا و راسخون در علم است. (طبرسی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۷۷؛ حویزی، ۱۴۱۲، ج ۴: ۳۰۵).

(نطق محسوس) یا از طریق سازوکارهای عقلی، این ارتباط برقرار شود (نطق معقول). آنچه از بحث نطق رجالی قرآن در حوزه مبناشناختی به دست می‌آید، آنکه قرآن کریم اگر نگوییم بالجمله اما فی الجمله نیاز به مفسران و مترجمانی دارد که با بهره‌گیری از منابع تفسیر و کاربست اصول و قرائین آن، سؤالات و اجملات موجود را برطرف و مقاصد و معانی آن را بیان کنند. از این رو قرآن کتاب خودآموز نیست که در فهم آن به غیر او نیاز نباشد و نظریه قرآن‌بسندگی در فهم قرآن که قرآن را به غیر خود بی‌نیاز دانسته و آن را در فهم معانی و مرادات خویش کافی می‌داند، تمام به نظر نمی‌رسد. نکته مهم و پایانی آنکه وحی بیانی، یکی از اقسام نطق وحی قرآنی به‌شمار می‌آید و این تعبیر یعنی «وحی بیانی» تنها به معصوم علیه السلام اختصاص دارد و برای دیگر مفسران نمی‌توان چنین عنوانی را مطرح کرد.



## منابع

- قرآن کریم.  
نهج البلاغه.
۱. ابن ابی الحدید معتزلی، عزالدین (۱۳۸۵ق). شرح نهج البلاغه، قاهره، دارالاحیاء التراث العربی.
  ۲. ابن فارس، احمد (۱۴۲۲ق). معجم مقاییس اللغه، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
  ۳. ابن میثم بحرانی، میثم (۱۳۷۵ش). شرح نهج البلاغه، ترجمه محمدی مقدم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس.
  ۴. جزایری، نورالدین بن نعمت‌الله (۱۴۱۷ق). نور البراهین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
  ۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱ش). قرآن در کلام علی، قم، نشر اسراء.
  ۶. حسن‌زاده آملی، حسن (۱۴۱۶ق). الانسان الكامل فی نهج البلاغه، ترجمه عبدالرضا افتخاری، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
  ۷. حویزی، علی بن جمعه (۱۴۱۲ق). نورالتقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
  ۸. خوانساری، جمال‌الدین محمد (۱۳۶۶ش). شرح غررالحکم، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی محدث، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
  ۹. خوبی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۵ق). منهاج البراعه، تهران، مکتبه الاسلامیه.
  ۱۰. راوندی، قطب‌الدین (۱۴۰۶ق). منهاج البراعه، قم، مکتبه آیة‌الله مرعشی نجفی.
  ۱۱. سیدبن طاووس (بی‌تا). فلاح السائل، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
  ۱۲. شانه‌چی، کاظم (۱۳۸۱ش). درایه الحدیث، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
  ۱۳. شعار، یوسف (۱۳۸۰ق). تفسیر آیات مشکله، تبریز، شفق.
  ۱۴. صادقی، محمد (۱۴۰۸ق). الفرقان فی تفسیر القرآن، قم، فرهنگ اسلامی.
  ۱۵. صوفی تبریزی، ملا عبدالباقی (۱۳۷۸ق). منهاج الولایه فی شرح نهج البلاغه، تصحیح حبیب‌الله عظیمی، تهران، نشر میراث مکتوب.

۱۶. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۶۳ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. طبرسی، احمد بن علی (۱۳۶۸ق). *الاحتجاج*، نجف، دارالنعمان.
۱۸. عسکری، سید مرتضی (۱۴۱۶ق). *القرآن الکریم و روایات المدرستین*، قم، انتشارات دانشکده اصول الدین.
۱۹. عیاشی، محمد بن مسعود (بی تا). *تفسیر العیاشی*، تهران، مکتبه علمیه اسلامیة.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ش). *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۱. مازندرانی، ملا صالح (بی تا). *شرح اصول کافی*، تعلیق میرزا ابی الحسن شعرانی، بی جا، بی نا.
۲۲. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق). *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۲۳. مدرس وحید، میرزا احمد (میرزا آقا) (بی تا). *شرح نهج البلاغه*، قم، بی نا.
۲۴. معین، محمد (۱۳۵۴ش). *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر.
۲۵. نقوی قاننی، سید محمد تقی (بی تا). *مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغه*، تهران، مکتبه المصطفوی.